

مهاجرت ایرانیان؛ از اجبار تا اختیار

گفتگوی زهرا باقری شاد با مهرداد درویش پور 

گروه پیشین مهاجران ایرانی دیگر شرایط دهشتناک دوره نخست را نداشتند. بنابراین ما به تدریج شاهد شکل‌گیری یک کمونیت ایرانی می‌شویم که بخش مهمی از آن دغدغه اصلی‌اش مبارزه با حکومت اسلامی نیست، بلکه پیریزی یک زندگی در سرزمین جدید است؛ ازجمله تحصیل، اشتغال، خرید مسکن و گذران عمر در کشور میزبان.

“امروز ایرانیان جزو موفق‌ترین گروه‌های تحصیلی، اقتصادی و فعال اجتماعی هستند که در میان سوئدی‌ها با نوعی احترام خاص روبه‌رو شده‌اند. ما این وضعیت را در کشورهای دیگر هم شاهدیم. مثلاً ایرانیان در کانادا، فرانسه، آلمان و دیگر کشورها این موقعیت را دارند. در آمریکا ایرانیان ثروتمندترین گروه اجتماعی پس از یهودی‌ها هستند. طرز تلقی نسبت به این گروه از مهاجران به شدت تغییر کرده است. در بسیاری از کشورها ازجمله در سوئد، ایرانیان سکولارترین گروه مهاجری هستند که از کشورهای خاورمیانه مهاجرت کرده‌اند و گاه درجه سکولاریسم یا بدینی در آن‌ها از جمعیت سرزمین میزبان هم بیشتر است. هشتاد درصد ایرانیان در سوئد سکولار هستند”.

درست شش‌ماه پیش در شهریور ۱۳۹۱ محسن کرمی، معاون امور اسناد هویتی سازمان ثبت احوال ایران، آمار قابل توجهی درباره ایرانیان مهاجر اعلام کرد و از حضور یک میلیون و ۴۰۰ هزار ایرانی مهاجر در آمریکا خبر داد.

به گفته او تعداد ایرانیانی که در امارات متحده عربی زندگی می‌کنند به ۸۰۰ هزار نفر می‌رسد. بر اساس آماری که این مقام مسئول ارائه داد انگلیس و کانادا با ۴۱۰ هزار، آلمان با ۲۱۰ هزار، فرانسه با ۱۵۵ هزار و سوئد با ۱۱۰ هزار ایرانی مقصدهای بعدی مهاجران ایران بوده‌اند.

با اینهمه هنوز برخی از پژوهشگران ایرانی بر این باورند که اینگونه آمار به صورت کامل با واقعیت همخوانی ندارند و جمعیت ایرانیان مهاجر بر اساس آمار رسمی که از سوی کشورهای میزبان اعلام شده با آنچه چندی پیش از سوی سازمان ثبت احوال ایران اعلام شد

تفاوت دارد، اما آنچه بر سر آن توافق نظر وجود دارد، افزایش مهاجرت ایرانیان در سالهای اخیر است که منحنی آن به صورت شتابزده‌ای سیر صعودی به خود گرفته است. اگرچه بسیاری از این مهاجران برای ادامه تحصیل یا اشتغال به کشورهای غربی مهاجرت می‌کنند، اما پس از سرکوب جنبش سبز و انتخابات سال ۲۰۰۹ در ایران، تعداد روزنامه‌نگاران و فعالان اجتماعی و سیاسی که ایران را به مقصد اروپا و آمریکا ترک کردند افزایش یافت.

بر اساس خبری که چندی پیش از سوی کانون پناهندگی ایرانی منتشر شد و با توجه به گزارش سالیانه آمار متقاضیان پناهندگی در آلمان که وزارت کشور آلمان در ژانویه ۲۰۱۳ منتشر کرد، تعداد پناهندگی ایرانی در این کشور در سال ۲۰۱۲ میلادی با رشد ۲۹.۷ درصدی همراه بوده است.

مهرداد درویش‌پور، جامعه‌شناس و استاد دانشگاه در سوئد بر این باور است که بخش گسترده‌ای از نسل جدید مهاجران ایرانی را باید مهاجران «اختیاری» نامید که نه برای پناهندگی ناگزیر، بلکه بیشتر برای بهبود بخشیدن به وضعیت زندگی‌شان از ایران خارج شده‌اند. با اینهمه به نظر می‌رسد که شمار بسیاری از آنها پس از مهاجرت به امید ایجاد تغییرات اجتماعی در ایران به مبارزه و فعالیت‌های اجتماعی و کم و بیش سیاسی در کشورهای میزبان پرداخته‌اند و دیگر امکان بازگشت بدون هزینه به وطن را ندارند. هرچند که این نسل از مهاجران ایرانی با گریز ناگزیر مواجه نشدند و در ایران عمدتاً به طبقات مرفه اقتصادی تعلق داشتند، در حال حاضر با راهی بی بازگشت روبه‌رو هستند.

در گفت‌وگو با درویش‌پور، از او درباره تعلقات سیاسی و طبقه اجتماعی مهاجران ایرانی در سه دهه ۸۰، ۹۰ و دهه اخیر میلادی پرسیده‌ایم.

بعد از ماجراهای انتخابات ۲۰۰۹ و افزایش سرکوب‌های سیاسی - اجتماعی، آمار مهاجرت ایرانیان به خارج از کشور تغییری محسوس کرد. البته پیش از آن هم مهاجرت دانشجویان ایرانی به خارج از کشور آغاز شده بود، اما بعد از سال ۲۰۰۹ بود که شمار زیادی از روزنامه‌نگاران و فعالان اجتماعی و تعداد انبوهی از دانشجویان از ایران مهاجرت کردند. این گروه از مهاجران از نظر تعلق‌های سیاسی چه تفاوت یا شباهتهایی با گروه مهاجران ایرانی در سال‌های نخست انقلاب و کمی بعد از آن دارند؟

مهرداد درویش‌پور - نخستین گروه مهاجرانی که پس از انقلاب اسلامی و

به صورت عمده در دهه ۸۰ میلادی (دهه ۶۰ خورشیدی) به غرب گریختند، اساساً یا برای نجات جان‌شان که با خطر زندان، شکنجه و اعدام روبه‌رو بودند یا به دلیل شرایط جنگی کشور از ایران خارج شدند. اگرچه در آن دوره هم شمار بسیار معدودی به عنوان دانشجوی مهمان در خارج از کشور حضور داشتند، اما ترکیب اصلی ایرانیان مهاجر را پناهندگان سیاسی و اجتماعی تشکیل می‌دادند. انگیزه این گریز ناگزیریش از آنکه تلاش برای پیریزی زندگی بهتر در جوامع غربی باشد، گامی برای نجات جان خویش و جلوگیری از بدتر شدن شرایط برای این افراد یا خانواده‌هایشان بود.

این گروه زمانی به غرب مهاجرت کرد که تعداد ایرانیان خارج از کشور از حال حاضر خیلی کمتر بود. شاید جز سه سرزمین آمریکا، انگلستان و آلمان که به هر دو تعداد قابل توجهی از ایرانیان ساکن آنها بودند میزان ایرانیان در دیگر کشورها به مراتب کمتر از آن چیزی بود که بتوان از کمونیت (اجتماع) ایرانی در آن کشورها نام برد. در واقع بیشتر ایرانیانی که در دهه ۶۰ به این کشورها آمدند هیچ تصویر روشنی از سرزمین‌های میزبان و آینده خود نداشتند و تنها به جستجوی مامنی برای فرار از تعقیب و گریز و دشواری‌های سیاسی - اجتماعی در ایران به این کشورها آمده بودند. ناآشنایی مطلق با شرایط کشورهای جدید، فقدان یک کمونیت نیرومند ایرانی که بتواند راهنمای جا افتادن در سرزمین جدید باشد یا بتواند از طریق شبکه اجتماعی ایرانیان، شغل و امکانات جدیدی را ایجاد کند به گونه‌ای بود که همه ناگزیر از صفر شروع می‌کردند. بنابراین روشن است زمانی که یک پناهنده که علاقه‌ای هم برای مهاجرت نداشته و به اجبار تن به پناهندگی در سرزمینی داده که آن را انتخاب نکرده و فقط بخت یا میزان پول یا حتی لطف قاچاقچی تعیین‌کننده آن مکان بوده چه دشواری‌هایی را برای انطباق در جامعه جدید در پیش رو دارد.

اینکه فردی که به این سرزمین می‌آید تنهاست، هیچ آینده‌ای را در ذهن خود ندارد، هیچ آمادگی ذهنی برای جا افتادن در جامعه جدید ندارد و حتی شبانه روز لحظه شماری می‌کند که شرایط در ایران تغییر کند و برگردد، همه اینها شرایط انطباق او در این کشور را دشوار و یک موقعیت معلق و پا در هوا برایش ایجاد می‌کند؛ یعنی از آنور رانده و از اینور مانده. یک نکته مهم دیگر این است که در آن دوران موقعیت سیاسی ایران منزلت ایرانیان را در سطح بین‌المللی به شدت پایین آورده بود. ساختن فیلم‌هایی مثل «بدون دخترم هرگز» جامعه مهاجر ایرانی را با مشکل روبه‌رو کرده و نگاه به ایرانیان بسیار منفی بود. ایرانیان در ذهن بسیاری از مردم غرب، آخوند و

اسلام فئاتیک را تداعی می‌کرد. هنوز یک جامعه ایرانی قدرتمند و موفق در خارج از کشور وجود نداشت که بتواند تصویر دیگری از ایرانیان ارائه بدهد. برای مثال در یک پژوهش در دهه هشتاد در کشور سوئد، ایرانیان نخستین گروه مهاجری بودند که نسبت به آنها نظر منفی وجود داشت.

در حال حاضر نگاه جامعه غرب- به طور مشخص از سوئد نام بردید - نسبت به جامعه ایرانیان مهاجر چگونه است؟

امروز مثلاً در جامعه سوئد، ایرانیان جزو موفق‌ترین گروه‌های تحصیلی، اقتصادی و فعال اجتماعی هستند که در میان سوئدی‌ها با نوعی احترام خاص روبه‌رو شده‌اند. ما این وضعیت را در کشورهای دیگر هم شاهدیم. مثلاً ایرانیان در کانادا، فرانسه، آلمان و دیگر کشورها این موقعیت را دارند. در آمریکا ایرانیان ثروتمندترین گروه اجتماعی پس از یهودی‌ها هستند. طرز تلقی نسبت به این گروه از مهاجران به شدت تغییر کرده است. در بسیاری از کشورها از جمله در سوئد، ایرانیان سکولارترین گروه مهاجری هستند که از کشورهای خاورمیانه مهاجرت کرده‌اند و گاه درجه سکولاریسم یا بدینی در آنها از جمعیت سرزمین میزبان هم بیشتر است. هشتاد درصد ایرانیان در سوئد سکولار هستند.

یعنی می‌خواهید بگویید که شرایط زندگی در کشورهای میزبان برای مهاجران ایرانی تغییر کرده است؟

در این مسیر درواقع سه چیز تغییر کرده است: یک: طرز تلقی در این کشورها نسبت به ایرانیان. دو: شرایط امروزی و وجود یک کمونیت نیرومند ایرانی که هم می‌تواند راهنما و هم نیروی پشتیبان برای ادغام مهاجران جدید باشد.

سوم: ترکیب مهاجرانی که امروز آمده‌اند تغییر کرده است. بسیاری از مهاجرانی که در دهه ۸۰ میلادی به اروپا آمدند، مشغول مداوای خودشان در مراکز درمانی بودند. آنها افرادی بودند که شکنجه شده بودند، از زندان و جنگ گریخته بودند یا نزدیکان‌شان را از دست داده بودند. این افراد زمانی به غرب آمدند که ایران سیاه‌ترین دوران سیاسی - اجتماعی خودش را تجربه می‌کرد. بسیاری از این افراد، یا خودشان زندان و شکنجه شده بودند یا یکی از نزدیکان‌شان را از دست داده بودند. بنابراین ترامای جنگ، دیکتاتوری و اختناق ۸۰ میلادی یا همان دهه ۶۰ خورشیدی در ایران به

گونه‌ای بود که بسیاری از این افراد سال‌ها نیازمند بودند که این ترامای روانی و آسیب‌های ناشی از آن را درمان کنند. در واقع این افراد بخشی از یک پیکره لت و پار شده در دهه ۶۰ بودند که با سنگین‌ترین زخم‌های روحی روبه‌رو بودند. روشن است برای آن‌ها طول کشید تا زخم‌ها را ترمیم و بتوانند خودشان را در جامعه جدید ادغام کنند.

در دهه ۹۰ میلادی چه اتفاقی افتاد؟

ترکیبی که در دهه ۹۰ به ویژه در نیمه دوم آن دهه، به خارج از کشور مهاجرت کردند بیشتر شامل گروهی بودند که از آن‌ها به عنوان «مهاجرت زنجیره‌ای» نام برده می‌شود. یعنی بیشتر، خانواده‌ها و خویشاوندان گروه‌های مهاجر ایرانی بودند که در دهه ۸۰ میلادی از ایران خارج شده بودند. این گروه جدید، از طریق خانوادگی یا زناشویی به خارج از کشور مهاجرت کرد. به عبارت دیگر در نیمه دوم دهه ۹۰ میلادی مهاجرت ایرانیان بیشتر رنگ مهاجرت خویشاوندی به خود می‌گیرد و انگیزه‌های سیاسی در آن به مراتب کمتر می‌شود.

آیا این امر بر شرایط جامعه ایرانیان مهاجر هم تاثیر گذاشت؟ بله؛ جامعه ایرانیان مهاجر به تدریج غیرسیاسی‌تر می‌شود. تحرک‌های سیاسی هم در آن‌ها کمرنگ‌تر می‌شود و مسئله پیریزی زندگی در کشور جدید به اصلی‌ترین دغدغه آن‌ها تبدیل می‌شود. در دوره اول یعنی در دهه ۸۰ هنوز پیریزی زندگی در کشور میزبان برای مهاجران ایرانی مسئله اصلی نیست و مبارزه برای تغییر اوضاع ایران مسئله اصلی است. بازار فعالیت‌های سیاسی گرم است و جامعه تبعیدی ایرانی جامعه‌ای است از نظر سیاسی به شدت فعال. این جامعه تمایل کمتری نیز برای ادغام در جامعه میزبان نشان می‌دهد.

چرا؟

باورهای سیاسی در آن زمان بر این توهم استوار بود که جمهوری اسلامی به سرعت سقوط می‌کند و مهاجران ایرانی به کشور برمی‌گردند. آقای مسعود رجوی می‌گفت چند ماه دیگر حکومت ساقط است و برمی‌گردیم. حتی برای من که سال ۱۹۸۴ به سوئد آمده بودم اتفاق افتاد که نشانگر وجود این گونه توهم‌ها در من نیز بود و شاید گفتن آن خالی از لطف نباشد. یکی از دوستان سیاسام نوار کاست به نسبت گران قیمتی را خریده بود. پرسیدم کاست‌های ارزان‌تر بود چرا اینهمه گران خریدی؟ او گفت چون این‌ها پنج سال دوام دارند. من پرسیدم یعنی تو فکر می‌کنی پنج سال دیگر هنوز در این سرزمین هستی؟ مقاله آواره‌های

ساعدی هم نمونه زنده‌ای از ذهنیت پناهنده سیاسی و تبعیدی ایرانی در نخستین دوره مهاجرتش پس از انقلاب است که در آن بیهوشی، معلق بودن بین زمین و آسمان و فقدان هر نوع برنامه‌ریزی برای آینده در کشور جدید و آرزوی برگشت به ایران هویداست.

چرا وقتی از مهاجران ایرانی دهه ۸۰ میلادی حرف می‌زنید از «تبعیدی‌ها» نام می‌برید؟ اما در مورد مهاجران دهه‌های بعد کمتر چنین واژه‌ای را به کار می‌برید؟

گروه تبعیدی اساساً برای نجات جان خود و مخاطرات بسیاری که با آن روبه‌رو است مهاجرت می‌کند. به عبارت دیگر بیش از آنکه به قصد بهبود شرایط خودش مهاجرت کند، از سرزمین خود خارج می‌شود تا از بدتر شدن شرایط جلوگیری کند. یعنی اگر مهاجران تبعیدی دهه ۸۰ شرایط مهاجران فعلی ایرانی را داشتند شاید هرگز از کشور خارج نمی‌شدند. برای اینکه آنجا شکنجه و زندان و اعدام، تعداد زیادی را تهدید می‌کرد. البته همه ایرانیانی که خارج شدند از این گروه نبودند، اما در کل تبعید یک «انتخاب اجباری» است.

بیشتر مهاجران ایرانی در دهه اخیر هم ناگزیر کشورشان را ترک کرده‌اند. پس آن‌ها هم تبعیدی هستند؟

اجازه بدهید ابتدا از مهاجرت نیمه دوم دهه ۹۰ میلادی بگوییم که در دورانی صورت می‌گیرد که شاهد یک تغییر در طرز تلقی و شرایط گروه نخست مهاجران هستیم. یعنی مهاجران ایرانی دیگر پذیرفته بودند که در خارج از ایران زندگی می‌کنند پس خانواده‌شان را به خارج از کشور آوردند و همسرگزینی کردند.

گروه پیشین مهاجران ایرانی دیگر شرایط دهشتناک دوره نخست را نداشتند. بنابراین ما به تدریج شاهد شکل‌گیری یک کمونیت ایرانی می‌شویم که بخش مهمی از آن دغدغه اصلی‌اش مبارزه با حکومت اسلامی نیست، بلکه پیریزی یک زندگی در سرزمین جدید است؛ از جمله تحصیل، اشتغال، خرید مسکن و گذران عمر در کشور میزبان. در دهه اخیر نیز بیشترین مهاجرت ایرانیان به ویژه پس از کودتای انتخاباتی و در این چند سال اخیر صورت گرفته است. در سال‌های اخیر تحولاتی در کشورهای غربی، موقعیت ایرانیان مهاجر و شرایط ایران باعث شد مهاجرت برای گروه سوم ساده‌تر شود. یعنی اگر در دهه ۸۰ میلادی، پناهنجویی موج اصلی مهاجرت‌ها را تشکیل می‌داد و حتی در دوره‌هایی از دهه ۹۰ هم شاهد مهاجرت پناهنجویانه نه فقط از سوی ایران، بلکه از کشورهای مثل یوگسلاوی سابق بودیم، اما در دهه اخیر پیرشدن جمعیت

کشورهای غربی و نیاز به نیروی کار، سیاست جدیدی را در بسیاری از کشورهای غربی ایجاد کرده که بر اساس آن، شرایط برای پناهیجویی سخت‌تر، اما برای مهاجرت نیروی کار متخصص و تحصیل‌کرده ساده‌تر شده است. یعنی مهاجرانی که دانشجو هستند یا برای کار می‌آیند آسان‌تر می‌توانند مهاجرت کنند و کسانی که پناهیجو هستند شرایطشان سخت‌تر شده است. ثانیاً وجود کمونیت‌ها قدرتمند ایرانی که در همه زمینه‌ها تثبیت شده است، امکان مهاجرت و ادغام را تسهیل می‌کند. سوم اینکه درست است بخش عمده گروه مهاجران این دوره پس از سرکوب جنبش سبز آمده‌اند، اما بخش مهمی از آن نیروی کار ماهر است و بخش زیادی هم دانشجو. در واقع بخش عمده گروه سوم بیشتر در زمره مهاجران اختیاری قرار می‌گیرند که نه حتی به قصد پیوند خویشاوندی، بلکه به عنوان تحصیل و اشتغال آمده‌اند.

نقش کودتای انتخاباتی و سرکوب جنبش سبز را نمی‌توان در شکل‌گیری گروه سوم مهاجرت‌ها نادیده گرفت. تعداد زیادی از افراد به دلیل شرایط ناامیدکننده و نابه‌سمن اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ایران دست به مهاجرت می‌زنند. این را اجباری نمی‌دانید؟

بی‌تردید سرکوب جنبش سبز، دشواری‌های اقتصادی در ایران و ناامیدی نسبت به آینده در فرار نیروی کار و سرمایه فکری فرهنگی و شتاب بخشیدن به این روند نقش کلیدی داشته است. حتی درست است که تعداد روزنامه‌نگاران و پناهندگان سیاسی در میان این افراد بالاست، اما بخش عمده آن‌ها را باید در گروه مهاجران اختیاری دسته‌بندی کرد. آن‌ها آمده‌اند در این کشور کار بگیرند، تحصیل کنند و این سرزمین‌ها را آگاهانه انتخاب کرده‌اند. بنابراین این گروه از دشواری‌های کمتری برای ادغام برخوردارند. به نظر می‌رسد میانگین سنی‌شان هم نشان می‌دهد که جوان‌تر هستند.

پناهندگان سیاسی- اجتماعی اخیر، از نظر سطح تحصیلات و آموزش چه تفاوت‌ها و شباهت‌هایی با مهاجران ایرانی دهه ۸۰ میلادی دارند؟

نسل مهاجران دهه ۸۰ بیشتر محصول دوران انقلاب هستند. در آن موقع کسی به فکر رشد فردی و پیریزی آینده برای خودش نبود. جوانان این دوره اما سخت هدفمند هستند. حتی در ایران سعی کرده‌اند زبان انگلیسی، تخصص و مهارت را فرا بگیرند و در آن جامعه با وجود همه دشواری‌ها جایگاهی برای خود به دست بیاورند. خیلی از آن‌ها برای بهبود شرایط مهاجرت کرده‌اند. چون در واقع آن حکومت و آن شرایط را مانعی برای پیشرفت بیشتر خودشان می‌بینند. در ایران هم از امکانات

اقتصادی بهتری در مقایسه با تبعیدیان پیشین بهره‌مند بودند. حتی بعد از مهاجرت هم از امکانات اقتصادی خانواده‌هایشان بهره‌مند هستند. در ضمن بیشترشان امکان رفت و آمد به ایران را دارند.

البته به جز پناهندگان سیاسی یا آن دسته از دانشجویان و مهاجرانی که در سال‌های اخیر به امید تغییر در خطوط اجتماعی - سیاسی ایران دست به فعالیت‌هایی زدند و حال در بازگشت به ایران با مشکل روبه‌رو هستند.

گروه پناهندگان گروه اصلی مهاجران ایرانی در دهه اخیر نیستند. بلکه گروه اصلی دانشجویان و نیروی کار و شاغلان هستند. مهاجران ایرانی دهه ۸۰ حتی با ترس و لرز با ایران و خانواده‌هایشان در ایران رابطه برقرار می‌کردند و بسیاری از آن‌ها سال‌ها از خانواده‌هایشان بی‌خبر بودند، اما گروه جدید (به جز پناهجویان)، هم از امکانات جامعه جدید برخوردار است، هم هروقت خواست می‌تواند به ایران رفت و آمد کند. شاید این گروه از یک نظر می‌تواند از شرایط دشوارتری برخوردار باشد: «خارجی‌ستیزی» و «نژادپرستی» در مقایسه با دهه هشتاد در غرب شدت بیشتری گرفته است. البته در اینکه این فاکتور دقیقاً چه نقشی ایفا می‌کند نیازمند پژوهش‌های جدی‌تر هستیم.

شما گفتید که مهاجران ایرانی دهه ۸۰ میلادی در برابر ادغام در جامعه جدید مقاومت می‌کردند. این مسئله درباره مهاجران زن و مرد ایرانی یکسان بود؟

تحقیقات من درباره زنان مهاجر ایرانی نشان می‌دهد که آن‌ها در مجموع نسبت به مردان در زمینه ادغام در جامعه جدید گروه موفق‌تری هستند. البته بررسی آماری در دوره جدید ندارم که بتوانم دقیق بگویم اکنون چگونه است، اما تحقیقات پیشین من نشان می‌دهد که اگر فرض کنیم زنان و مردان مهاجر پیشینه طبقاتی و سنی یکسانی داشته باشند، در مجموع عنصر جنسیت باعث شده زنان بهتر و بیشتر در جامعه جدید ادغام شوند. در حالیکه خیلی از مردان به شغل آزاد روی می‌آورند یا بیکار هستند، زنان بیشتر به تحصیل روی آورده‌اند یا در بخش‌های خدماتی استخدام شده‌اند. به این دلیل که زنان به لحاظ جنسیتی در کشورهای غربی از حقوق بهتری برخوردار می‌شوند نگاه‌شان به این جامعه مثبت‌تر است تا مردان.

با مهاجرت، مردان امتیازاتی را که داشته‌اند از دست می‌دهند. از سوی دیگر، زنان در ایران تجربه «آن دیگری بودن» و طعم تلخ تبعیض را چشیده‌اند. از این‌رو از مکانیسم‌های روانی قدرتمندتری برای

رویارویی با تبعیض نژادی در کشورهای جدید برخوردارند. به همین خاطر اگر مثلاً مردان، شغلی پایین‌تر از موقعیت خودشان به دست بیاورند، ممکن است ترجیح بدهند در خانه بنشینند و کانال تلویزیون عوض کنند و در خاطرات گذشته به سر ببرند، اما زنان راحت‌تر شغل‌هایی پایین‌تر از موقعیت خودشان را می‌پذیرند و با اشتغال در آن حوزه‌ها خودشان را بالا می‌کشند. در درازمدت مردان بیشتر در حاشیه قرار می‌گیرند و زنان پیشرفت می‌کنند. سومین دلیل این است که به باور من تبعیض نژادی بیشتر گریبان مردان را می‌گیرد. در واقع به زنان مهاجر ایرانی بیشتر به عنوان قربانیان نظام‌های پدرسالار نگریسته می‌شود، یعنی افرادی که باید به آن‌ها یاری رساند و از آن‌ها حمایت کرد. در حالیکه مردان مهاجر ایرانی نماد پدرسالاری می‌شوند که باید علیه آن جنگید.